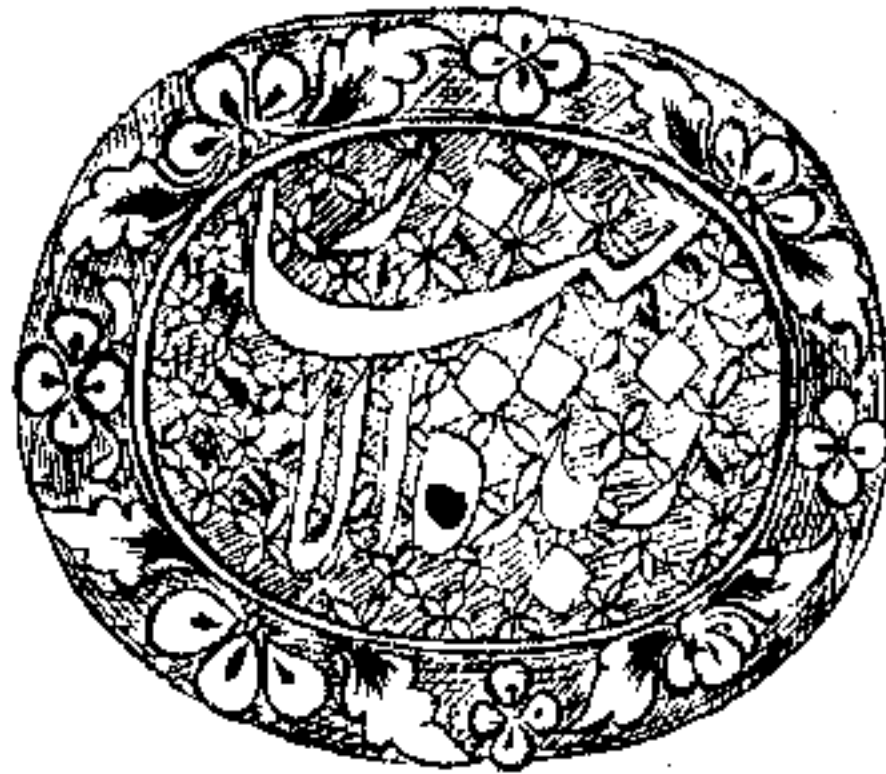


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأليف: آیت الله العظمیٰ ابوالحسن علی بن ابی طالب  
ترجمہ: آیت الله العظمیٰ ابوالحسن علی بن ابی طالب



از مولفہ علامہ و زکا قدوہ فصحا بلا شعار از اشراجاب معلوی ابو حسن

مطبع: دارالافتاء  
درام: ہر کتاب ایک روپیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد آفسہ ابیاض دیدہ و الا بصاکہ مطلع بلند آفتاب آرایش و باجہ سحر خشتاد  
پس از لغت شگافندہ معمای ماہ کہ آرایش غزل سلسلہ بندگی مشکبوی تفسیر الیوم  
سجی توضح معانی برداختہ فقیر الراجی بالطف اللہ اللہ عبد اللہ الموسی لاندرا  
القادری تخلص تبرک عفی اللہ عنہ ابن سبیت و شیخ مرتب سببہ جمال لدین اندر با  
تعمد اللہ نظر نہ بعض خوان لصفاء و خلان لوفامیر مذک کہ کتاب بن اخبار از ایفات و  
تخصیفاً فصیح الفصحاء بلع البلاء علا زمان فہامہ دوران اعوجہ عصر درہ شرافت و  
سجابت بناہ فضیلت و کمالات دست گاہ دختر الفضلا فخر الشہر جناب مولانا ابو محسن  
قادری شعری تخلص مدظلہ کتاہیت دکشا و مجموعہ است رو افرا در علم سالک و ما  
جامع قوال و احوال مل متضادہ و تحقیق و تبیین امضا و دیار در غایت جامعیت و نہایت  
جزالت با سلاست عبارات و لطافت اشارات کہ اگر انرا از سواد دیدہ جو تعظیم نور بر  
اورا شہر طور مسطور نمایند اولیت این در بلا خطہ فریض عام و خیر نام خوا کہ از قفا طبع  
در نظر اعیان جلوہ گرمی نماید اولاً ابتدا از احوال مؤلف موصوف کہ بمقام دیباچہ تواند  
مرفوم نمود لازم نمود منفی نہاند کہ جناب مولانا ابو محسن شعری از فنون شعرا

مولانا ابو محسن

فصاحت شعار و اعظم فصیحای بلاغت و ثار است لطافت اشارتش چون  
 نسیم گلزار نعیم و سلامت غدوت عبارتش مانند زلال نسیم در بر بزرگوارش  
 هوای نشان خواجه صدرالدین محمد اعیان کشمیر بوده است و متوجه متوجه  
 از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته میباشد در تهنه  
 و مدارج بلند فایز بوده او از قوم پنج نامست بیای موحده مفتوحه اسجد و خیم  
 که آن قبیل است از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرف است  
 زود و غیر مثل آن دایره خلد اندر اکثر مردم آن قبیل حکام و امر و سردار و  
 گذشته اند مثل نواب عثمانیت الله خان و وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان  
 نواب عبداللاد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان صدر جنگ و مختار خان  
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبدالله صدراعظمان و امیر نجابت علیخان  
 شرف دیوان و نسب این قبیل بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانان  
 زکانت در ایام قدرت سلاطین منول در عهد سلطان زین العابدین کشمیر  
 رسیده عمر در امارت گذرانید در محله گوجاره شمال رود مسجد جامع و مقبره  
 سنگین مکلف مدفون شده که تا حال آن عمارت باقیست و  
 از نفس و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع جسم را: حق سبحانه  
 تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و عمر و مالی عطا کرده بود  
 تواریخ و رسائل فضیله کشمیر آن ناطق اند با بجه خدمت مولوی ابوسعید  
 نسیم در عنفوان جوانی تحصیل کمالات و فضایل نفسانی از جد و سر خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شانه  
 آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در کتاب  
 خلیل نوشته اند نموده یا استعداد خدا و او در فنون علم و ادب که نمایان بهم رسانیده  
 در ضمن آن که هنوز ایشان به درج بلوغ نرسیده اند و اشعار موزون لطافت سخن  
 بنظم میرسانند چون در شرح شیوه علم و ادب و مکاره نظم و شعر و خط و نحو  
 و فنون متفاوت درین خاندان و الاثان مورد است چنانکه مولوی حافظ محمد  
 طاب نراه برادر بزرگ ایشان که در اول سنیاد فایده یافته با وجود آنکه از یاد  
 اعمی متولد شده کتاب باو شاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کثرت  
 سخن تقارب بنظم آورده خلیلی فصیح و طبع گفته و دیوان غزلیا هم مرتب ساخته و در  
 جیب اشعار تخلص که از اعلام ایشانست دیوان فصاحت بیان باید گاه  
 گفایسته بنام ابو مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و ابا  
 خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استاد افراخته و کوس بلند  
 آوازگی نواخته از ابتدای سن نهم و شعور تا حال مورد تحسین و آخرین اهل کمال  
 در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکری و بلند و مضامین را چمن دارد و چسب  
 بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم چنان  
 دست بزلت بان کنم : سیر و عظم هندوستان کنم : با مستعدان روزگار طرح  
 محاوره انداخته مقبول طابع خاص و عام شده بهر یکی از لطایف صحبت او مستفید  
 و مخطوطه گردین ملاحظه علویانیه او در مدارج دانشمندی نماند تا وضع و نسیب

میدادند و می دیند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقعند چنانکه خود  
 از تاریخ تولد خود خبری دهند و چون زاد مآب پی تاریخ آن سال به بدر کفتا  
 نهال تاریخ اقبال این وقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشانرا آفتاب شیر صبح  
 شیب است تخمینا زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیارسانین باشند فکر  
 بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر قریحی و قادی و طبیعتی نقاد و کا  
 مضطر و ذہنی صافی و جودتی کافی دارند با او قادی شد که در یک ساعت کاغذ  
 طویل و عرض را اشعار هدایت شعار ملو از آلی آیدار میسازند که دیگری با وجود  
 رسا و سعی موفاد در عرصه کیت و زبک بکھفت از عہده یکد و بیت مثل آن نتواند بر  
 در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعات و ترکیات و تسمیہ و قطعہ و رباعی و  
 و لغز و صنایع و بدائع و نثر مرزب و عار و مدح و حجا و تہنیه و تعزیه و منجرات  
 دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند  
 بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین بانزاکت و لطافت متاخر  
 معجونی مفرح قسر آورده اند معانی بیگانه را در مبنای الفاظ آشنا  
 بجلوه آورده در غزل شیوہ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارت و  
 شوخی اشارات و نازکی تشبہات و سنجیدگی استعارات بکار برده اند و  
 ز فکر معنی باریک چون موئی شدم شعر کزان تاب که آموختم نازک خیالی را  
 و رقعات و مکتوبات و دیباچہ های کتب و سفاین و رسائل و نثر لطائف  
 و طرائف مستوب رسانین اند چون نمک خوران عشق سازی سبے شود

معاف جلوه حسن حقیقی مفره ندارد در خاندان شرفش نشان علیّه قادر بر مریده نهاده  
و سخاوت یکدیوان متوسط و لغت و منقبت و قدر بر تیب داده اند و جوهریت از خند  
حقانیکه گاه خواجه محمد خلیل قادر بر بزرگان بسیار ملازمت کرده اند و از حسن قصد بهره  
در گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان مقرب است که عامل تسلط واقعند در بزرگان  
و هند و نشا و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ و قلمه پیشوا و آثار بزرگان  
ریل و احادیث و سائنت انگریزی و قدوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور را  
بتعلق به نظر و آشنایی که معاصرین از ایشان مثل این مهر سکوت بر زبانها نهاده اند  
ایشان ساکنان ماوراءالنهر و هند و ایران بشوق و شغف تمام تجزیه معجزه و دست یافتن  
و سفاین مینماید بکمال وسعت مشرب از منهل عدل بخلا ایشان بر فرقه راضی و مسرور است  
و تعجب و معجزات از خلق ایشان بغایت دور با هر کی گرم میجویند و بهیچین اسیر و سگوند  
بر صنایع کرده از صنایع کرامت ندارند که هر خوشنویس و نحو اهدا بد نوشت با نشان  
تعالی بتعجب با بطبع تصانیف دیگر ایشان گوشش و گردن سلای روزگار مودت  
نموده آید و اسدالموفق و صَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه طراز نسق خوشنویسی و افتخار مجموعہ دانش و نبیست حمد صانفت که دایره است  
حلقه چشم موسیبت در صحرائی منتهای قدرتش و بیضه زمین اندر یکی در دریا با بید  
کنار غلظت کسب سبب از احاطه و هم نشیری بر نوشت و حمد و سجده و از جو صله

عقول نافعه فزون جایی که فرزند نوای گشت نبیا و آدم ربین الماء والطیر  
 نوای که اخصی نساء علیک انت کما اکتبت علی نفسک نوار و برزند طعت  
 لی اظہرت الی یومئذ سدی سبحانک ما شکرنا ل حسن شکرک آغاز دستر همگان  
 ظلمت که امکان با چه امکان که قدم در راه محمدش چنانکه باید و راه بنزل سپاس چنانکه شاید  
 حمدی که سر او عفت دست خود تواند گفت و گو هر شامی که لایق جلال او خود تواند  
 تنگایه گان بن صباغت ابر دست ہی و سبله نسبت و گرفتاران سلسل طبیعت غیر  
 عذ دست آویری ز دریای ربارب شناسایی خود راه مان از نور یقین و علم منور و  
 پیش نوجیب تو شمع آوردم بر عاجز و ضعیفی من بخوان و درود نام عدد و بر سر  
 مقام محمود که در خواران مایه جو و طفیلی و جو و اید صلوات الله و سلامه علیه و علی  
 الی الطیبین الطاهرین و اصحاب الراضین الی هدین و اشباعه الی کون الدین  
 اما بعد بجد خوان کتب ناوالی گرفتار بندگت نهسانی متوثق بالظاف کار ساز  
 و طابری ابو محمد حسن قادری الخلیفه بشری عمر الله و لوالدیه و احسن الیها و  
 بر سر خوان اصف و خلدان لوفامیر ساند که چون در ایام صبا نشو و نمای حال طبیعت  
 حساب تربیت جدا و فخر حقائق بنابه معارف سنگاه خواجه خلیل قاور و صلوات الله  
 العالیات المآدر و زافر بوده و ایشان بفرز و والد فقیر و لادمی شدند و او و برزند  
 باو گاری نمانده و سبب قضا و طفولیت گوهر و آغیا بنی بر چهره ام نشسته بندان کسری  
 در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطیع انظار فیض بار و مطرح الطاف سرشار شدند  
 همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال معبودند و در هنگامیکه قلم لویع زخم





و ششصد و یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که  
 این قطعه از آن خبر میدهند قطعه با خرد گفته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکوفالی  
 سال تاریخ و حال آن تصنیف بنا چگونه است باز گو عالی بهر تاریخ عیسوی گفتا  
 و در ترتیب نسخه عالی به خاطر فائز آمده که مختصری در بیان طول و عرض کره ارض و  
 ما بتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتابان کوچک انگریزی که با فضل سه بار بیشتر  
 ربع مسکون کرده و پاره از رنزه های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلا آورده  
 شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت  
 از آسیا و یورپ و آفریقا و آمریکا است منقسم ساخته اند و حکمای فارس و هند  
 ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعة گویند تقسیم رسانیده و در کل وجهه  
 هو مولها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عهدیه که مسمی بزینبلا اخبار است  
 چهار باب اتفاق افتاد و الله صلواته علیهم السلام در هر گاه جهت زمین کلام  
 یارباعی یا بیتی چند زینب سخن گردیده زاده طبع رقم حروف اند و سوای مصراع  
 تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و این در ایضاح مرام نمایم و  
 جالب شعری تمسک واقع نشده نظر از گل و لاله باغ پر دارم و روبان گسان چرا  
 آرم پیش من بر چه جنس نیک بستد کفایت ندان کسی از آن خود است و کل  
 ز بهر پیش عیان شده صیب و نومی از موی استعاره زینب باب اول  
 در بیان احوال افلاک تسعة و کواکب سبعة و بروج اثنا عشر و منازل قمر غیره  
 و مساحت کره ارض با الاجمال موافق اراد حکمای اسلام و فرنگستان با یک

باب سوم در بیان اسامی کثیر بلاد مشهوره بتزئیل قائم سبعة اجالا و ایجازا موجب قر  
 واد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که شیا  
 و یورق و افیرکا و امیرکاست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم  
 در ایراد بعض عجایبات بحر و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله  
 الاستعانة و علیه التکلیلان باب اول در بیان احوال  
 افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان  
 اعتقاد حکما است که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گو یک فلک هستند مانند یو  
 پیاز بیکد کره چیده و هر توی فلک علییه است و سطوح آنها با هم متلاصق اند در میان  
 فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنامی متلاصق سطوح افلاک  
 نزو اهل بیابان قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان  
 قطعی ندارد و معذرت از اهل بیابان حاجت بفرجه بین السمان متحقق نشد از آن جهت  
 اثبات فرجه نکردند و از باب شرع را سیر و دور ملائکه مابین هر دو آسمان معلوم شد  
 اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه بر این بنده در بیان  
 ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بر روایت شرعیه اما این  
 مخالفت لفظی است زیرا که مقدار یراک اهل بیابان و اهل سخن آسمان در آن  
 شاید بعضی آنرا در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و مابقی را سخن  
 مطبری فیرع التراع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند  
 تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کرده اند درون فلک تسعه

که سطح محراب کرده نارماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدست و خاک و آب زیر  
 آن بدست و آتش گرم و خشک منخسف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوای گرم و  
 و خفیف مضافیت و آب سرد و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و قلیل مطلق است  
**فما اصول عالم** نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها  
 سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز نشانی شده اند  
 مؤلفی ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات لجه و مرکبات  
 غیر نامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر  
 پنهان عقل و قیاس ارکان مستقلة گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است  
 که لطافت آب یا تاثیر بعضی کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد  
 و صوتی نپذیرد کار او سیور است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی  
 دیگری مثل رسانیدن روائح و رشاها و اصوات و رسامعه در طوبت و موبت  
 و برودت و حرارت و لاسه علی هذا القیاس آتش همان بواسطه که بسبب حرکات عنیفه  
 و شدیدیه یا تاثیر آتش اشتعال یافته بصورت گرفته است و کار او نضج و پختن کردن  
 چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذاست که فی نفسه  
 در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد چنانچه فلیسوفان تخمیل میکنند که کره هوا و  
 کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه متنازع  
 خرق و التیام هر آسمان و ستاره را نیز همین قلیل است که بی دلیل قطعی محض  
 بنا بر او نام ظنی ممتنع یبندارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره بر این

که در افلاک سبعة خرق و النیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند  
 جایز نیست اما صح آمنت که در افلاک سعة خرق و النیام جایز است **فصل**  
 افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک سعة اند اول فلک تاسع است که او را  
 فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل  
 النهار گویند هیچ کوهی ندارد و شملت بر قطبین که یکی قطب شمالیت که قریب  
 بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است  
 تحت الارض است و دایره که بمسطحه افلاک مفروض میشود آنرا دایره معدل  
 النهار گویند جهت آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام مهوره شب و روز  
 مساوی میگردد و در زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلک که سرعت  
 حرکات است چنانکه در عبارت از حرکت فلک و کوکبت از مبدأ معین حرکت  
 خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بسبب اختلاف سیر انجم و افلاک او را اختلاف  
 می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین  
 تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانه روز بمقدار معین کمتر است و یک شبانه روز  
 از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت  
 شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بجز حرکت اولی ازینجهت نمی آید  
 که اول حرکت که دریافته میشود این حرکت است و فلک الافلاک با این حرکت خود تمام  
 افلاک دیگر و کوکب را متحرک میکند و اندر هر روز همه را گرد عالم برمی آرد و بر عرش  
 گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد بیات شناسان ثابت و متحقق است که

که هشتاد و هزار سال و کسری نیک ششها نروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده  
 که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا  
 شد آنحضرت از او پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده آیا نه در جواب باین دو  
 لا و نعم معاً تکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا و نعم چه  
 معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده  
 گفتم لا و در نیمقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب با الفصد ساله راه قطع کرده  
 وقت پیشین شد گفتم نعم فصل و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از  
 مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک  
 اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس  
 هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که ب حرکت فلک اعظم  
 از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب  
 بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و ب حرکت عرضی مثل فلک اعظم هر شب  
 تقریباً یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است  
 مخافه لاطناب متصدی ایراد آن نشد و فلک دوم که در تحت این فلک  
 اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که  
 بروج اثنا عشر و کواکب ثابته در آن اند و کواکب ثابته یک هزار و بیست و دو  
 و این کواکب با جمیعها در سطحی و شش فلک هشتم مرکز و منفرقتی که قطر  
 آنها مساوی فلک است بلانها یادت و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابت

از آنجه که گویند که حرکت آنها در غایت بطور است که یا که حرکت ندارند زیرا که او غلام  
آن ماعلی الدام بر و تیره و احوال است که هرگز تغییر نمی یابد خلقات سیارات و مستط  
این فلک هشتم را منطقه البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج  
عشر میگذرد و چون دایرة منطقه البروج از دایرة عظام تقاطع عالم است  
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل آنها تقاطع باشد بدو نقطه متقابل و این  
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از او میگذرد و شمالی میشود از  
معدل آنها نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حملت که چون آفتاب آن  
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر تقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه  
خود از او بگذرد جنوبی شود از معدل آنها اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن  
نقطه اول میراست که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این  
دایرة البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایرة را  
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدو نوزده قسم مساوی کرده  
مانند قاشهای خربوزه و بهر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع فلک کلمه برج  
مجاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است و وجه تقسیم این دایرة  
قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذان نبی آدم اتفاقا  
شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونان و فارس و فرنگیان و هند  
و غیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از اربع  
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هو و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربع و خریف و صیف و ثاب هر فصل را ابتدای دو وسطی و انتهایی است که حکم  
 آن فصل در بحالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنا بر آن فلک را بدوازده قسم تقسیم  
 نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و تیر آفتاب را در مدت یک دوره تمامه خود دوازده  
 نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان مجازسی فلک نجومی آیند  
 اجتماع ماه تربیت لاجرم فلک را بعد از اجتماعات شمس و قمر دوازده قسم کرده اند  
 و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کب یا ده تراز برج دیگر دیده اند  
 آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که  
 کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت  
 در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنا بر آن آن خانه را خانه وبال  
 گویند مثلاً هر کوکبی را که در برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میرزا  
 خواهد بود و علی بن العباس بن ابی طالب در برج خانه است و قمر هر یکی یک برج  
 باقی نمیشیراد و خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارگان در آن  
 پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و  
 و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و دبر یکی ازین چهار  
 بمقدار ایام حرکت آفتاب بنی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی را از آن برج درجه نام  
 نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم از آن درجه دقیقه می نامند که در  
 هندی است قطع آن مقدار را یک گم می گویند و هر دقیقه را شصت قسم منقسم کرده  
 نامیده گفته اند که در هند از این نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند و نامند

نامیده که در بهندی آن را چمن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است  
 از نقطه معین فلک بمرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی  
 و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بمرکت خاصه برجی را از برج  
 اثنا عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بمرکت خاصه و سال شمسی  
 عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بمرکت خاصه باز رسیدن  
 باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دو از دوه دور تمام اوست بمرکت خاصه  
 بدانکه این دو از دوه برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس  
 محل که بفارسیش قمره بهندی میگویند خانه میرنج است و وبال زهره و شرف  
 آفتاب در نوزدهم درجه است و بیوطرצל و برج مذکور نهاری و حار و یابس  
 و برج منقلب دریمی و شمالیت بصوت بره گویند است که در جانب مغرب و در جانب  
 مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ناکر در صوت  
 صوت او واقع اندست و ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق  
 دارند گویا خارج از صوت واقعند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی  
 فروری و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکه نامند  
 خانه زهره است و وبال میرنج و شرف قمر در سیم درجه است و برج منقلب و لیلی  
 در و خشک و سوداوی ثابت است بصوت گاو است که در جانب مشرق و در  
 جانب مغرب است و صوت و نی از نیمی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر  
 مثل عین النور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و درین نیز بصوت او تعلق دارند



اگرچه خارج از صورت اندو مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اروی بهشت  
 و بانگریزی اپریل گویند و چون که بفارسیش دو پیکر و بهندی متهم خوانند خانه  
 عطار دست و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و بهاری گرم  
 و تر و دومی و ذو جسدین انگارند بصوت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و بسیار  
 و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب  
 و مغرب و هر دو ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که در او منفعت  
 و غیرها باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورد و بانگریزی می  
 گویند **سرخان** که بفارسیش خرچک و بهندی گرگ خوانند خانه قمر است و وبال  
 زحل و شرف مشتری و هبوط مرتخ سر و تر یعنی و مونث و لیلی و بیج منقلب بصوت  
 خرچک است که بهندش که هر خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی  
 تیر و بانگریزی چون گویند و سعد که بفارسیش شیر و بهندی شکر نامند خانه  
 شمس و وبال زحل و دروی شرف و هبوط نیت و مذکر و بهاری و حار و  
 یابس و صفاوی و ثابت است و بصوت شیر است که از بیت و هفت ستاره کعب  
 یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و قعلق دارند و مدت ماندن  
 آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولای گویند و سبیل که  
 بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطار دست و شرف عطار دو وبال  
 مشتری و هبوط زهره ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی  
 بر شکل زنی است که در دست او خوشه است سر آن زن بجانب شمال و پاهای

او بجانب میزان و از بیت و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق است  
 و متصل دست که خوشه در آن است و ستاره ایست که اورا سماک اغزل گویند  
 و درت مانند آفتاب درین برج بقاری شهر یورو و بانگریزی اگست خوانند میرا  
 که بقاریش ترار و و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال برج و شش  
 زحل و بیوط آفتاب و مذکور بهاری و گرم و تر و موسمی است و بصوت ترار و  
 مرکب است ستاره و درت مانند آفتاب درین برج بقاری مهر و بانگریزی سپتمبر  
 گویند و درت که بقاریش گرم و بهندی برجه که خوانند خانه میرا است و وبال  
 زهره و بیوط قمر و برج ثابت و مونس و سرد و تر و یعنی است بصوت گرم است  
 مرکب است و یک ستاره و قلب العنق و اکیلی و دیگر ستاره های نیز با و  
 و از درت مانند آفتاب درین برج بقاری آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند  
 قوس بقاریش کمان و بهندی و درین گویند خانه مشتری است و وبال  
 عطارد و شرف و ثوب و بیوط اس و دو و جسدین و مذکور بهاری و گرم و خشک  
 و صفراوی است و شکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از بی و یک ستاره  
 مرکب است و درت مانند آفتاب درین برج بقاری آذر و بانگریزی نوامبر باشد  
 جدی که بقاریش بزغال و بهندی مگر مانند خانه زحل و وبال قمر و شش  
 مرتج و بیوط مشتری و برج منقلب و مونس و لیلی است بصوت بزغال است  
 مرکب است و شش ستاره و سعد برج نیز با و متعلق است و درت مانند آفتاب درین  
 برج بقاری دوی و بانگریزی دسمبر گویند و او که بقاریش سب و بهندی کینه خوانند

خانه زحل و وبال آفتاب است بیچ کوكب را در و شرف و هبوط نیت برج ثابت و  
 گرم و تر و مذکور و بهاری بصورت مرد می است که د لوی را از چاه بر آورده در  
 گرفته آن د لور او از گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صوت او اچهل و دو  
 ستاره مرکبت و در شان آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگر نری جنوب  
 حوت که بفارسیش ماهی و بهندی میں نامند خانه مشتری و وبال عطارد  
 و هبوط او و شرف زهر و مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین برل  
 و و ماهی است که با هم نشیت و شکم چسبیده افتاده اند یکی از انهار یک مقدم  
 که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است  
 و در شان آفتاب درین برج بفارسی هفتاد و بانگر نری فروری نامند  
 و اندر علم **فصل** بدانکه نور مستفاد آفتاب است و افلاک چون کروی  
 و سیر قمر در غایت سرعت است و در شبان روز و نصفی تقریباً یک برج قطع  
 میکند و هر گاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس می میگردد و در  
 و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دو ازوه درجه باشد بیشتر گذشت  
 تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوشه و وبال برآمده  
 بنا بر کروییت افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذی آفتاب نیت و  
 کناره ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آن زمان آنرا بلال مینامند  
 هر چند آفتاب بعید میشود نور در ترزاید می آید بجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذ  
 آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابل آفتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارگانه منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود  
 ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم  
 قمر در محاذی آفتاب روشن شود آن حالت را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین  
 چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد و نو  
 قمر نقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و  
 القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعر چون القدر و همچنان  
 آفتاب را مداری است که میان برج لمسیگردد و آن مدار منطقه المرجح است و  
 قمر نیز مدار است غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همگرا  
 تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدین میخوانند و جوزهرین نیز می نامند  
 پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباید و نیمه دیگر در جانب جنوب  
 و آن عقد را که ماه جون از او بگذرد شمالی شود و اسس میخوانند و آن عقد دیگر  
 که چون ماه از او بگذرد جنوبی شود و ذنب میگویند از آن که در شکل بسو و مازد  
 مانند دارند و راس را سعد و اشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحس است اینها  
 بست و کو اکب شعبه تجربه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطبی و از مدویا  
 این دو فلک را که دوازده برج است به بست و هشت قسم قسمت کرده اند  
 که آن را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون  
 فلک دوازده برج است و بست و هشت حصه هر روز دو منزل و فلک  
 باشد اسامی منازل بست و هشتگانه این است شریفین بطین شریفین

بقعه بنده ذراع نثره طرفه چپه زبیره صرفه عوا ساک غفر زبانه  
 اکلیل قلب شوله نعایم بلده سعدنج سعدلیج سعدالسود اسعدحنبیه  
 فرغ مقدم فرغ موخروجش **فصل** بدانکه ستاره زحل برجی را در دو سال  
 نیم قطع میکند و مشتری برجی را یکسال و میرنج چون مستقیم و سبک  
 باشد برجی در بیست و دو واقعات برجی را یکماه و زهره نیز چنین  
 عطار و نیز چون مستقیم و سبک و باشد برجی را بشانزده روز و مشتری  
 برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و ثوابت بقول بعضی متأخرین  
 در دو هزار سال دور رنگ نیز مختلف اند که سیاه تعلق بزحل دارد و ننگ کبود تعلق  
 مشتری و سرخ میرنج و زرد بافتاب و سفید زهره و آمیخته مختلف بطارد  
 و رنگ بنقره علی هذا لقیما و در سعادت و نحاست و ذکورت و نشت و تعلق  
 ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است قاعد در **تفاوت**  
**تحويل اوقات در برج حمل که نوروز نامند** مشیرخان **نیم**  
 که از ایام شبیه یک و زباید افزود مثلا اگر اسال نوروز در روز شنبه بود  
 آینده در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو نیم گهری زیاده باید کرد  
 که در این قاعده مختلف نمیشود نه موافق عرض بدانجا که تقویم نوشته شده با کبر  
 بعمل آمده و مطلقا تخلف در آن قاعده روی نداده و **عبد الرحیم**  
 جهت طریق تحويل زمانى می آرد که هر تحويلی باشد از تحويل دوازده گانه  
 در حمل یا ثور یا جوزا را در غیره تقسیم است که اگر این بار تحويل روز شنبه

سال آینده البته روز کیشنه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گبری و سی و  
 بل حساب کرده باید افزود و مثلاً اگر سال تحویل روز شنبه اول صبح شده  
 سال آینده بقاصده روز بعد چهارده گبری و سی و سه بل روز بلند شده روز  
 کیشنه تحویل خواهد شد تحویل قمر در برج ازین دو بیت معلوم میشود که در  
 کدام برج است **نقطه** زمه هر چه باشد مثنی نماید بر پنج روز در گریستا  
 بهر پنج ازان خانه ز آفتاب بگیر و بدان جای مد در شتاب قوه مثنی کن  
 دو گان کن یعنی اگر یک و ناز ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد  
 چهار علی بنی القیاس و مجموع پنج بنی زمی بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام  
 برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر پنج پنج و طرح نماید تا بان برج  
 که در مقابل آن کم پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و ابتدا علم فصل بدانکه  
 در ستاره شهابت در بعضی ایالی دوان مرئی میگردد و مردم متروک اند بعضی  
 اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کبره نار میسر بوا  
 و پستی که در روی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفامی پذیرد  
 اگر غلیظ است چند روز بصوت تیره ایستاده و مدار بادگیر اشکال پدید آید  
 ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و ازان کره احیاناً بسبب حرکت  
 اشعالی که بواسطه قوت شعاع اجناس کو اکب مجروح المراج در درجه از در جافلک  
 بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره  
 نار و هوایی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظری آید چون

بطبقه زهری میرسد منجم میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجهت  
 زیرا که نوری که ازین ستاره های دهنده مرئی میگردد و هرگز مشابهتی باشد  
 ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت  
 تمام با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره  
 منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال و دخان صاعدا یا انتشار جسم ناری که بهبوط  
 کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جهت بر است و از راست و چپ  
 میدوید و صیرج معلوم میشود که حرکات آن را از تعینی نیست بلکه قاصدا از ذوات  
 الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه در باب تحقیق نوشته اند که  
 های و وان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که  
 که اشتراق شمع میکنند و این را در وجه است اول آنکه شیاطین از ماده و خا  
 مخلوق شده اند و با الطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی  
 میگریزند چنانکه بحرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک  
 می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را  
 بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان  
 که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خطا  
 و افتاب میشود و دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوی در ست کرده  
 و رپی شیاطین میدواند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محاط  
 آسمان بتاره است و محافظت قلعه توخانه که بالای برج و باره آن میگردد

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت کوهی که از نفع یعنی اثر  
 شعاع آنها پیدا میشود هر دو در لغت ستاره و نجوم و کوكب گویند و در توپخانه  
 گلوله را بنام توپ مسمی نمیکند و در قسطنطنیه بید این فواید اعجم جا بجاند کوه است  
 والله يقول الحق وهو يهدي السبيل فصل در غناصرتاثير میکند متبخین و بتخیر غناصرتاثير میکند  
 است که چون قوای فلکیه در غناصرتاثير میکند متبخین و بتخیر غناصرتاثير میکند  
 و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند  
 مثلاً چون حرارت تابان در غناصرتاثير قوی میکند از دریا بنجار و از زمین  
 و خان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس در خان گاهی از حیرت هوا اوله  
 بالا میرود و بسجده نار میرسد و مشتعل میگردد و حیثاً تا چند روز آن مشتعل  
 باقی می ماند و بصوت شهاب و ستاره دار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل  
 شدن غصیرت ایل میگردد و در شهاب می باشد و گاهی مشتعل نشود بلکه محترق  
 میگردد علامت سرخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بنجار در وقت صعود  
 بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بکافی میرسد  
 که انگاس شعاع شمس از زمین تا آن مکان منقطع میگردد و سورتی کائیف  
 می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بنجار مستکائف ابر  
 گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه  
 ثقل داشته باشد باینجهت بسیار صعود نمیکند بسبب بودت آخر شب برودت  
 شده آنرا بنجم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بنجار کثیف که نزول



می یابد در آشنائی راه نموده می افتد آنرا ثاله گویند و هرگاه بخار و دخا  
 و بخار بجز برودت می رسد بخار سرد میگردد و در خان در آشنائی آن <sup>تعلق میکند</sup>  
 آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و برودت  
 بزمین افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب <sup>بسیار</sup> سبب گیریم <sup>بستند</sup>  
 جمیع کارخانجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره بود که  
 بر این مواد و صورت مقررات و آن ارواح را در سالن ملائکه و فرشتگان  
 و خصوصیات مانی و مکانی و تعلق اثر با وجود اجتماع اسباب دیده و صورت  
 اختلاف همین اراده و اختیار است لهذا شارع علیه الصلوة و السلام تمام  
 کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را  
 تابع امر کونی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز فعل نمی  
 اگر قوت فکریه انسان در اسباب دیده و صورتی بر چیز نفیق و خرد نماید کمال  
 غفلت از منتهی الاستیبا و ارادست دهد و معرفت نسبت هرگز میسر نشود  
 اگر فی سبب مطلقا نماید کار خا حکمت او سبحان اجل شأنه را منکر شده باشد  
 پس سبب باطل فهمیده سبحانک ما عداقت هذا باطلا  
 پس عقاد می که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بدانند که حضرت  
 حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بواسطت اسباب بنا بر اجراء  
 عادت خود میسر باید تا میل به یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم  
 حکمت کرده ایچو سبب در روز را پوشیده در جانب با قدرت خود ساخته